زیر چتر نقد

ادبیات؛ خیال‌بافی مضحک یا امیدوارانه

محمد صابری
نویسنده

داستایوفسکی می‌گوید؛ بی‌تردید قتل یک انسان جنایتی هولناک است اما نه به‌اندازه اجرای حکم اعدام قاتل، چراکه مقتول تا آخرین لحظه امیدوار به رهایی است اما قاتلی که در پای چوبه دار ایستاده، هیچ امیدی به زنده ماندن ندارد. از این منظر باید گفت، امید به فردا ارزشی به مراتب والاتر از اصل زندگی دارد. به قول موریس بلانشو، حرف واقع این است: زندگی ارزش زیستن ندارد اما هیچ چیز هم ارزش زنده ماندن را به خودی خود ندارد. ادبیات را سرمنزلی از جنس امید می‌دانم؛ برای دو دسته از آدم‌ها. یکی از آنان که حواس‌شان جمع همگان است و خود در کانون توجه هیچ‌کسی نیستند، و دوم آنانی که خاطرشان مملو از همه خاطره‌هاست و از خود هیچ خاطره‌ای در ذهن دیگران به جا نگذارده‌اند. امید و امیدواری در نگاه اول شاید امری خیالی باشد، به خصوص در جایی که انسان‌ها با خودخواهی‌هاشان جایی برای آن باقی نگذاشته‌اند، اما همین امر خفیف می‌تواند انسانی را سال‌های سال، چشم‌انتظار زنده نگاه دارد. کارکرد ادبیات در وهله اول همین زنده نگاه داشتن کورسوی امید است، در دل‌هایی که در یکی از دو دسته بالا قرار دارند. اینکه چه عوامل دیگری در این نفس‌نفس زدن‌ها موثر است، خود بحث دیگری را می‌طلبد که فلسفه می‌تواند شاید برشی از آن باشد. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه یکصد سال پیش در سطرهای اعترافات روسو جوانه زد و انقلاب بزرگ شوروی در نگاه راسکولنیکوف جنایت و مکافات و... انقلاب به‌رغم بدبینی مفرط بالزاک، خود از امیدواری انسان‌ها ریشه می‌گیرد. صاحبه‌نظران در خصوص چرایی و چگونگی تاثیرات ادبیات در زندگی روزمره آدم‌ها یادداشت‌های بسیاری نوشته‌اند که هر کدام در جای خود جای بحث و بررسی دارد اما آنچه مد نظر راقم این سطرهاست، بیشتر و بهتر و قبل از هر نقطه نظری این است که با این امیدواری ادبی، به‌راستی چگونه می‌توان به کمتر رنج کشیدن انسان معاصر اندیشید. پروست در موزه ادبی خود تحت عنوان «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» به صراحت و وضوح و با ایجازی متقن و روشن می‌نویسد ادبیات جای پناه دردمندان و آرزومندانی‌ست که برای نجات بشر از چنگال نادانی و خودخواهی و لجاجت و زیاده‌خواهی با هزارویک درد جنگیده‌اند و قلم را بر زمین نگذاشته‌اند. آن سوتر، گراگور دولاکور می‌گوید: «تنها در کتاب‌هاست که می‌توان زندگی را تغییر داد، وزن چیزها را از میان برد، کارهای زشت را ستود و در تنهایی یک جمله ناگهان خود را در پایان دنیا دید.» و کمی پیش از آن رومن رولان، خالق گنجینه ادبی ژان کریستف گفته است: «ادبیات هرگز چیزی جز فراموش‌گذرای واقعیت نیست». تقریبا کسانی که به کار هنری اشتغال دارند، آن را بدون ضرورتی حقیقی یا برای تظاهر یا سرگرمی انجام می‌دهند یا بدان خاطر که در ابتدا می‌پندارند به آن نیازمندند و بعدها دیگر نمی‌خواهند اقرار کنند که اشتباه کرده‌اند. انسان فقط موقعی باید به سوی هنر برود که دیگر مطلقا قادر نباشد تا آنچه را که احساس می‌کند فقط برای خویش نگاه دارد. ادبیات ناهمخوان و ماندگار، صدالبته که در بستر تاریخ، ظرفیت‌های زیادی برای زنده نگاه‌داشتن کورسوی امید در دل بی‌شمار انسان‌هایی دارد که به معجزه ایمان دارند.

خبـــــر

«نقد ترجمه در ایران» به چاپ سوم رسید

کتاب «نقد ترجمه در ایران» تیرماه سالجاری به چاپ سوم رسید و به بازار کتاب عرضه شد. این کتاب نخستین اثر پژوهشی نظام‌مند در زمینه نقد ترجمه در ایران به شمار می‌رود. این کتاب به تفصیل، به کاوش و بررسی انتقادی آرا، اندیشه‌ها و مشی انتقادی اساتید و شخصیت‌های نامدار زبان فارسی چون محمدرضا شفیعی کدکنی، عبدالحسین زرین‌کوب، علی موسوی گرمارودی، محمدعلی اسلامی ندوشن، فتحا... مجتبایی، پرویز ناتل خانلری، رضا داوری، محمدحسن گنجی، احسان یارشاطر، ایرج افشار، غلامحسین یوسفی، احمد کریمی حکاک، سید احمد فردید، صادق هدایت، منوچهر بزرگمهر، رضا سیدحسینی، محمدعلی موحد، محمدعلی جمال‌زاده، ایرج پزشک‌نیا، مسعود رجب‌نیا و غیره در فاصله سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۵۷ شمسی پرداخته است. این کتاب که در ۲۱۶ صفحه به قلم دکتر امیرداود حیدرپور، دانش‌آموخته رشته مطالعات ترجمه از دانشگاه فردوسی مشهد و استادیار مطالعات ترجمه گروه زبان انگلیسی دانشگاه خیام مشهد و دکتر محمدرضا هاشمی، استاد مطالعات ترجمه دانشگاه فردوسی مشهد به زیور طبع آراسته شده است، می‌تواند راهنمای کلیه علاقه‌مندان به نقد علمی ترجمه و تاریخ پژوهشی ترجمه و منبعی قابل‌اتکا برای دروس دانشگاهی مرتبط با نقد ترجمه در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته مترجمی زبان انگلیسی باشد. چاپ نخست کتاب «نقد ترجمه در ایران» در شهریور ۱۳۹۸ از سوی انتشارات «عصر ترجمه»، ناشر تخصصی آثار مطالعات ترجمه، در اختیار علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب قرار گرفته بود.

گفت‌وگو با سیدعلی صالحی، به مناسبت انتشار «لهجه آوریل»؛

هرگز از عشـــــق نبریده‌ام

تاریخ، زمان و فراموشی

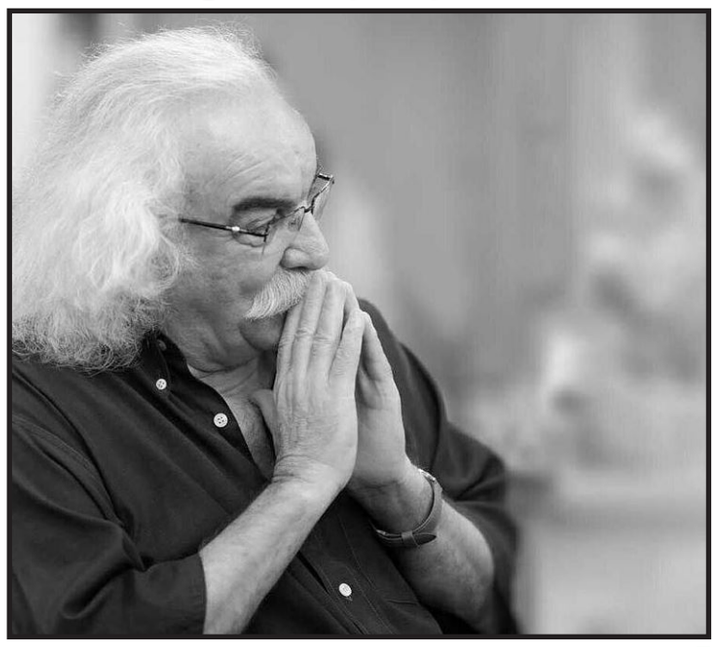

آرمان ملی- هادی حسینی‌نژاد: سیدعلی صالحی، یکی از بنیانگذاران موج ناب و تئوریسین شعر گفتار، در ابتدای سالجاری مجموعه شعری را به نام «لهجه آوریل؛ در دست‌نوشته‌های امیلی» از سوی نشر نگاه روانه بازار کتاب کرد؛ مجموعه‌ای که حکم قصیده‌ای را دارد و شاعر با نگاه و تأمل بر زندگی‌نامه اُسیپ ماندلشتام، شاعر رنج‌کشیده از استبداد عصر استالین آن را سروده است. انتشار این کتاب که با استقبال مخاطبان نیز همراه شده، بهانه‌ای شد برای گفت‌وشنیدی دوباره با صالحی تا ضمن پرس‌وجو از این مجموعه، هم درباره سایر آثار و فعالیت‌هایش بپرسم و هم ورودی داشته باشیم به فضای ذهنی و حسی این روزهای شاعری که درباره آثار اخیرش می‌گوید: «شعر اجتماعی من حتما از عاشقانگی بهره‌ای برده و شعر عاشقانه‌ام نظر به اجتماع دارد و شعر سیاسی هم فرزندخوانده همین زوج است. من از عشق نبریده‌ام، به سطح دیگری از درک عشق رسیده‌ام.»

آخرین مجموعه شعری که از شما منتشر شده، نام و حکایت جالبی دارد. از خلق شعرهای این مجموعه و ماجرای خواندن زندگی‌نامه ماندلشتام بگویید.

در نوجوانی و دوران کمبود کتاب، کلی گشتم تا منابع بیشتری درباب اُسیپ ماندلشتام پیدا کنم. ورق باارزشی نیافتم، اما ذره‌ذره چیزهایی درباره این شاعر ژنی به دستم رسید (در رسانه‌ها). او نیز چون تنی چند از نامداران، زیر تازیانه پیدا یا پنهان استالین دق کرد و درگذشت و رفت. تازه از میانسالی عبور کرده بود اما هم محبوب بود و هم مشهور. شناخت من از «امیلی» در همین حد بود. اندوه داشتم که چرا هیچ امکانی برای معرفی شعر او ندارم. در حاشیه بود. پاسترناک، مایاکوفسکی و نادژدا (همسرش) حامی او بودند. امیلی (ماندلشتام) با آن روان مجروح و جان مضطرب و هراسان، یکی از طاعنان استالین بود (در نهاد) اما آشکارا از شدت بیم، حتی برای ژوزف استالین، مدیحه سرود. ماندلشتام در مسکو، دوستان و جلسات و شب شعرهای محدود خود را داشت. حقیقتا به پاره‌نانی و پالتو ژنده و ژوزار سوراخی قناعت می‌کرد، اما رشید، توانا، جذاب و تاثیرگذار بود. یعنی همه خصائلی را داشت که دیکتاتور را خوش نمی‌آمد. رفتار حاکمیت شوروی با اهل هنر و اندیشه مستقل، چنان شهره و شناسا بود که اگر هرکدام حتی به مرگ طبیعی و در آنی می‌مُرد، پچ‌پچ‌ها پیش می‌آمد، آن هم با عباراتی سؤالی: «او را هم کشتند!؟» هم با خفیف‌ترین صدا، در قهوه‌خانه‌های کارگری مسکو، در پیاده‌روهای لغزان و برف و یخ. درباره این شاعر شهیر، آن‌قدر پراکنده پراکنده خواندم که سال ۱۳۵۸ در دانشکده هنرهای دراماتیک، درباره او سخنرانی کردم... تا امسال که زندگی‌نامه این شاعر بداقبال به دستم رسید. این‌بار، یک‌جـــا ماندلشتام مقابلـــم آمد. گاهی بر تقدیر او گریه‌ام می‌گرفت و تنـــدتنـــد می‌نوشتم، نمی‌دانستم جنس کلمه چیست. فقط تندتند حس‌هایم را درباره بیم و هراس او می‌نوشتم. اوایل متوجه نبودم که دارد یک شاعر راجع‌به یک شاعر دیگر می‌نویسد. ماندلشتام چنان در من نفوذ کرده بود که گاهی یادم می‌رفت این انسان با شکوه، ایرانی نیست. شگفتی این حیات، آنجاست که ماندلشتام به سختی از استالین می‌ترسید، اما هرچه بیشتر می‌ترسید، غلظت نقد و مبارزه و مقاومتش بیشتر می‌شد. حال و روز خوبی نداشت، خاصه که چندین بیماری کُشنده را با خود حمل می‌کرد. شب و روزش شده بود داشتن و حسرت یک مداد و تکه‌ای کاغذ تا شعر زندان را قلمی کند. نادژدای همرزم و همراه او با هر سختی که بود، لوازم لازم را با رشوه به زندانبان‌ها، به همسر محبوبش می‌رساند. اُسیپ ماندلشتام در زندان، اما شعرهای درخشان، مسئول، کوبنده و افشاگر او در بیرون زندان چون برف‌های مسکو بر سر مخاطبان خاص فرو می‌ریخت. ساعت و شب و روز و هفته و ماهی نبود که از شدت ناله‌های شاعر، زندانبان‌ها خود نیز شریک شاعر نشوند. شگفتا بیشتر این فجایع برای اُسیپ، در ماه آوریل به اوج می‌رسید. خود در چند شعرش به این حکایت اشاره می‌کند. حاکمیت شوروی از محبوبیت شاعر، هراسان بود، نمی‌خواست زنده بماند. امیلی یا امیلو ماندلشتام، نمونه رقت‌انگیز قصه رنج انسانی است.

آیا شعرهای این مجموعه از نظر فرم، زبان یا رویکردهای شاعرانه، ویژگی خاصی نسبت به سروده‌های قبلی‌تان دارد؟

مجموعه شعر «لهجه آوریل» چاپ مرکز انتشاراتی- فرهنگی نگاه، برای خودم هم جاذبه‌های تازه و خوشایندی داشت. به‌عکس گذشته، متوجه نشدم کی سروده و کی مهیا و چرا با این سرعت (به همت آقای رئیس‌دانا) مورد استقبال قرار گرفت. البته دایره ممیزی کتاب، ما را بی‌نصیب نگذاشت. لهجه آوریل، ابداً و از هر حیث، شبیه آثار ۲ دهه اخیر من نیست. از پیش از انقلاب، چند شاعر بوده‌اند که همواره مثل سایه، کنار من دست از سرم برنمی‌دارند: نرودا، مایاکوفسکی، و همین چهره مورد بحث یعنی امیلی که تقدیر او به شکلی عجیب، شبیه مایاکوفسکی بوده است. در لهجه آوریل، تم و تماشا، درک و فضا، زبان و تُنالیته زبان و شخصیت تصویرها، همه در خدمت «روایت درونی» ظهور کرده‌اند. شعرهای این مجموعه، از هر حیث و حضوری، تفاوت دارند. نوعی بازسرایی روان یک شاعر غایب است. ماندلشتام حتی در معرفی به زبان پارسی هم مظلوم واقع شده است؛ مثل خود شاعر، خود سرنوشت او که از دو سو مورد ستم قرار گرفته بود؛ از یک‌طرف زیر فشار حکومت استالینی ضد شعر بود، از جانبی دیگر مورد سوءظن از سوی روشنفکران بود که این پندار پلشت هم به‌نظر می‌رسد توطئه دوایر خفیه عصر استالین است. تحمل هزار نوع ستم، نشان می‌دهد عجب انسان پرقدرتی بوده این امیلی شاعر. من اگر در فاصله بعید زمانی و مکانی نسبت به این انسان شریف، ادای دین نمی‌کردم (لااقل در زبان پارسی و به‌عنوان شاعر) حتما این سکوت و خاموشی علیه ستم‌ها بر او، خفه‌ام می‌کرد. بعد از موفقیت این دفتر شعر، دوستان و دو ناشر محترم دیگر هم پیشنهاد دادند برای مایاکوفسکی و فرخی یزدی نیز چنین اثری خلق کنم. نمی‌شود. غیرممکن است. تا آنجا دشوار است که انگار من «لهجه آوریل» را به خواست امیلی ماندلشتام بازسروده‌ام. زمان مطالعه زندگی او، دوسه‌بار نتوانستم گریه نکنم. از دوستانم علی دهباشی و خانم ذبیح‌مند (مدیر نشر هونار) ممنونم که موجبات یادآورد حیات‌نامه ماندلشتام را مهیا کردند. هم جنس زبان، هم شیوه روایت و هم تقویت روح خاص و حاکم بر این قصیده (لهجه آوریل) به گونه‌ای است که انگار یک «صالحی دیگر» آن را سروده است.

> **اوایل متوجه نبودم که دارد یک شاعر راجع به یک شاعر دیگر می‌نویسد. ماندلشتام چنان در من نفوذ کرده بود که گاهی یادم می‌رفت این انسان با شکوه، ایرانی نیست**

اگر اشتباه نکنم این کتاب چندروز مانده به پایان نمایشگاه به بازار آمد. استقبال از آن چطور بود؟

امیدوار بودم در خوش‌بینانه‌ترین شرایط، مثلا بعد از سه ماه، این ۳۰۰ جلد تمام شود. در واقع چاپ اول بنا به تدبیر ناشر محترم، نوعی آزمایش بود. چند روز مانده به وداع با نمایشگاه کتاب، لهجه آوریل به غرفه نگاه رسید و از اساس، توزیع نشد. اما روز آخر که با مردم قرار دیدار داشتم، کتاب به کسی نرسید و تمام شد. تقریبا و فقط در این غرفه، روزی ۵۰نسخه به فروش رسید. شما را هم آنجا زیارت کردم. یک نسخه به خودم هم نرسید. ناشر محترم بنا به روند و تدبیر کاری نشر نگاه، در زمان مورد نظر، چاپ دوم لهجه آوریل را به دست علاقه‌مندان خواهد رساند.

از سایر آثار، تجدیـــــد چاپشان و همچنین انتشار جلد چهارم مجموعه آثارتان چه خبر؟

کمبود و گرانی مصالح چاپ و نشر، موجب خواب زمستانی دنیای نشر و صنعت کتاب و دلسردی مؤلف و مخاطب شده است. اولین کتاب من در بهار ۱۳۵۸ با کاغذ بندی هشت تومان (تک تومان) منتشر شد؛ آن هم در اوج گرانی. الان چند است؟! اخیراً از ناشری شنیدم که کاغذ به بندی یک میلیون تومان رسیده است. با این شرایط سخت، دیگر وجود ممیزی، هیچ‌کاره است. در این هول و ولا، ناشران ضعیف‌تر، قید نفس کشیدن را زده‌اند. خیلی بدتر از زمان جنگ هشت ساله شده است. اگر شرایط نامساعد نمی‌شد، بعضی آثار من از چاپ دهم هم می‌گذشتند. نمونه بالاتری دارم: گزینه شعر من در نشر مروارید از چاپ هفده و هجده گذشته بود که خورد به قحط‌سالی کاغذ! مردم کتابخوان، از کجا بیاورند پانصد هزار تومان بدهند، دو سه کتاب بخرند؟ الان سه جلد کتاب اشعار من، حدود نیم‌میلیون تومان شده، تازه چاپ جدید را نمی‌دانم چند خواهد شد! این مجموعه به چاپ هشتم رسیده، و جلد چهارم آن در حال حروف‌چینی است. هنوز به مرحله غلط‌گیری نرسیده است. هفته پیش مدیر انتشارات تهران گفت: مدت‌هاست می‌خواهم دفتر شعر «به تو فکر می‌کنم...» را تجدید چاپ کنم، اما کاغذ همه را سرگردان کرده است. کاغذ گران، یعنی قیمت سنگین. خب مردم به نان خانواده فکر می‌کنند، نان در اولویت است، و این طبیعی است. به درون مغازه‌های کتابفروشی در پیک تمام، دقت کرده‌اید؟ خلوت! ناشر و کتاب‌فروش، خق دارد که خسته شود. بعضی از دوستان اجاره‌های چند میلیونی می‌دهند.. الان حروف‌چینی «عهد عتیق» من که بازسرایی کتاب مقدس است، از سوی مرکز نگاه شروع شده است. بیش از ۳۰۰۰ صفحه است. تا زمانی که به دست مردم برسد، چه اتفاقی می‌افتد؟! مردم به گرانی کتاب عادت می‌کنند؟!

اخیرا سخنران جشنواره بین‌النهرین بزرگ که در هلند برگزار شد، بودید که به شکل مجازی انجام شد. درباره این رویداد و حضورتان در آن توضیح می‌دهید؟

به علت بیماری دامن‌گیر، دیگر توان سفر ندارم. دبیر این جشنواره، دعوتنامه ارسال کرد، گفتم نمی‌توانم. گفتند پس می‌آییم تهران و مصاحبه تصویری می‌گیریم که آمدند و انجام گرفت. شرکت در جشنواره جهانی نیز با پخش همان فیلم و مصاحبه، و قرائت شعری از من با ترجمه هلندی و انگلیسی انجام شد. حیف، بعد از کرونا، از این سفرها محروم شده‌ام. ضعف مستمر، یکی از تبعات کروناست. تیرماه پارسال، زمین‌گیر کرونا شدم اما دستاورد اهریمنی آن، ادامه دارد. در این کشاکش، ضربه اصلی این بیماری، حافظه‌ام را هدف گرفت. گاهی عبارتی را شروع می‌کنم، اما پیش از پایان و رسیدن به فعل، انعقاد جمله یادم می‌رود.

روی آفرینش شعـــرهایتان نیز اثر منفی گذاشته است؟

اوایل این هجوم، مأیوس شده بودم که شاید شعر را از دست بدهم، اما نه؛ اتفاقاً قوی‌تر شده‌ام. همین دفتر لهجه آوریل... مولود بعد از کرونا و در اوج فراموشی عمومی است.

یکـــی از ویژگی‌های شعر شما، خصوصا در یک دهه اخیر، برجسته شدن دغدغه‌های اجتماعی در آن‌هاست. قبول دارید که شعر شما دیگر کمتر به سمت فضاهای عاشقانه و مغازله‌گونه گرایش دارد؟

حق با شماست. در این سن، الان همه‌چیز عاشقانه است. چه عشقی مهم‌تر از عشق به مردم؟! شعر اجتماعی من حتماً از عاشقانگی بهره‌ای برده و شعر عاشقانه‌ام نظر به اجتماع دارد. و شعر سیاسی هم فرزندخوانده همین زوج است. من هرگز از عشق نبریده‌ام، به سطح دیگری از درک عشق رسیده‌ام.

این وضعیـــت را مربوط به یک دوره حرفه‌ای یا حتی تغییر حالات سنی می‌دانید یا اینکه از مسئولیت و همبستگی اجتماعی نشأت می‌گیرد؟

همان‌طور که گفتید، منشأ اجتماعی دارد. وگرنه سن و سال قادر به تضعیف عشق نیست. عشق در جوانی، همراه با بی‌خانمانی است، اما در سنِ پختگی، نعمت، عطیه و شفاست.

من در تمـــام سال‌هایی که با شما مراوده و مصاحبه داشته‌ام، همیشه بر امیدواری تاکید داشته‌اید و ناامیدی را نکوهش کرده‌اید. با توجه به شرایط کنونی جامعه، آیا همچنان امید را کلید سعادت می‌دانید؟

راه دیگری اگر سراغ دارید، از شما خواهم آموخت. «امید» آن‌قدر خوب است که حتی «واهی» آن هم ارزش دارد. نوعی تمرین علیه یأس است.

از حیث یومیـــه، طولانی‌ترین و باسابقه‌ترین «کارگاه شعر» به شما تعلق دارد. همیشه هم پروپیمان و سرشار از امید و نشاط است. بدون هیچ نوع تبلیغ و دعوت. در این کارگاه چه می‌کنید؟ تربیت شاعر؟

همان امید و شادمانی و ایجاد فضایی مورد اعتماد و تشویق و صدق و همدلی. همین! ما همه با هم در کارگاه شعر، شاعرسازی نمی‌کنیم، بلکه شعر تربیت می‌کنیم؛ بهترین شیوه معلمی و بهترین روش برای رسیدن به شعر ناب است. طی این سه دهه، چند دفتر از شعر اعضا را منتشر کرده‌ایم با نام «توتیا» و در آینده نزدیک، نسخه‌ای تازه را به نتیجه می‌رسانیم. و حتما ناشر معتبر و نامداری این شماره از توتیا را منتشر خواهد کرد. صحبت‌های اولیه انجام گرفته است. توتیا (دفتر شعر اعضای کارگاه) برای آینده‌ای روشن، زمینه‌ساز اعتماد ناشران به شاعران جوان‌تر و نسل‌های تازه‌تر است.

متأسفانه در ماه‌های ابتدایی سال جاری، دو تن از شاعران پیشکسوت چهره در نقاب خاک کشیدند؛ یارمحمد و مسعود احمدی. نگاه شما به شعر و آینده آن در سده تازه‌ای که آغاز شده، چگونه است؟

نمی‌شود آینده را حدس زد. الان دقت بفرمایید؛ چه نام‌هایی که فراموش شده‌اند؛ نام‌هایی که زمان حیات و قیدِ تنفس، نام‌های مهمی بودند، اما الان من و شما (هر دو شاعر) باید با هزار علامت و احتمال و یادآوری. آن‌ها را به ذکر آوریم. مثلاً نام شاعر نامداری که روی شعر شاملو و خیلی‌ها تاثیر گذاشت، کجاست؟ کو... !؟ اسماعیل شاهرودی را می‌گویم. حتی طاهره صفارزاده را بیش‌ترینه و حتی حرفه‌ای‌ها به یاد نمی‌آورند. من که حافظه ندارم، یک لشکر از این اسامی بر کناررفته را می‌توانم ردیف کنم. اگر تکرار در رادیو نبود، الان نامی از سهراب سپهری هم نبود. مقاومت در برابر زمان و تاریخ، کار ساده و آسانی نیست. الان اگر من و تو، آن هم به شرط مصاحبه و گفت‌وشنید، یارمحمد و مسعود احمدی را یاد نمی‌آوردیم، چه کسی می‌داند کدام شعرشان را می‌توان به مثل یاد آورد؟ من وصیت کرده‌ام هرگز روی مزارِ من «سنگ» نگذارند! تنها نعمتی که باز می‌ماند «فراموشی» است.

معـــرفی کتـــاب

«زخم‌های عادی» و بازتاب آگاهی در تنهایی انسان

کتاب «زخم‌های عادی» روایت زندگی دختر جوانی است به اسم سوفیا. سوفیا دختر زیبا و مغروری است که در زندگی‌اش با شکست‌ها و دغدغه‌های گوناگونی مواجه می‌شود، ناگهان تصمیم می‌گیرد هر آنچه را ویران کرده، از نو بسازد و محکم و قوی سر پای خودش بایستد. شایگان شخصیتی درون‌گرا و کم‌حرف است که سوفیا پس از مرگ مادرش، وابستگی شدیدی به او پیدا می‌کند. اما با رفتن و دور شدن شایگان، زندگی سوفیا نیز به‌هم می‌ریزد. موضوع روانشناختی در کتاب زخم‌های عادی، شبیه ابزاری قدرتمند و پرکشش در اختیار نویسنده است تا بتواند برای عمق دادن به قصه و پیش بردن طرح داستان، رفت‌وآمدی دقیق، ملموس و باورپذیر، به زمان گذشته و حال داشته باشد و ارتباطی بین این دو پیدا کند. سوفیا در این قصه رازهایی عجیب را کشف می‌کند و به شناخت تازه‌ای از شخصیت شایگان می‌رسد. در این کتاب وابستگی جوان به مواد روانگردان و دیگر مواد مخدر را، میان برخی دختران و پسران به‌خوبی نشان می‌دهد و این نکته را می‌نمایاند که انسان‌ها با یک اشتباه چطور می‌توانند زندگی و موقعیت شغلی و همچنین روح و جسم خودشان را خدشه‌دار کنند. گاهی برخی اشتباهات ریشه در گذشته‌مان دارد و در اثر کمبودها و از دست‌دادن‌ها به وجود می‌آید. کتاب زخم‌های عادی بانشان دادن شخصیت مهشید و شخصیت سوفیا که از کودکی با هم دوست بوده‌اند، تضاد و تقابل تربیتی بین افراد را، به بهترین شکل ممکن آشکار می‌کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «همه‌چیز ناگهانی نبود. یعنی فکر نمی‌کنم چنین احساس عمیقی ناگهانی باشد. شاید کم‌کم اتفاق افتاده بود. حتی نمی‌دانستم من شروع کرده بودم یا او؟ البته اینکه چه جایی و چه وقت و چطور اتفاق افتاده بود، هیچ اهمیتی نداشت. فقط این اهمیت داشت که به شکل غریبی آمده و مرا مسخ کرده بود. نمی‌دانستم چرا این اتفاق افتاد؟ یعنی هنوز هم نمی‌دانم. حرف‌های مهمی نزده بودیم. قراری هم نگذاشته بودیم. حتی درســـت یادم نیست که اولین بار کـــی و کجا این احساس تکان‌دهنـــده را کشـــف کـــردم. خیلی فکر کردم. یـــادم نیست. هیـــچ‌چیز یادم نیست...»

درد همیشه راه را نشان می‌دهد

کتاب «درد همیشه راه را نشان می‌دهد» جدیدترین کتاب منتشر شده از هاکان منگوچ، نویسنده، سخنران و موزیسین جوان اهل ترکیه در ایران است. منگوچ با تاثیر گرفتن از اندیشه بزرگانی چون مولانا، شمس تبریزی و یونس امره تلاش می‌کند تا مفاهیم عرفانی و آموزه‌های این اندیشمندان را در کتاب‌های خود با زبانی ساده به مخاطبان انتقال بدهد. نویسنده در این کتاب به شرح ۱۸ بیت ابتدای مثنوی پرداخته و با نوشتن داستان‌هایی کوتاه از مفاهیم نهفته در این ابیات پرده‌گشایی می‌کند. این نویسنده ترک در تمامی کتاب‌های خود معضل امروز زندگی بشر را «سرعت زندگی عصر کنونی و شتابزدگی انسان‌ها» بیان می‌کند. به عبارت ساده‌تر، وی بیان می‌کند همه ما انسان‌ها به‌طور ناآگاهانه در تلاش هستیم راه صد ساله را یک شبه طی کنیم و به اهدافمان در کمترین زمان جامه عمل بپوشانیم. اما از آنجا که تحقق این امر به‌دور از واقعیت زندگی است، پس از مدتی دچار سرخوردگی شده و از اهداف خود دست می‌شوییم.
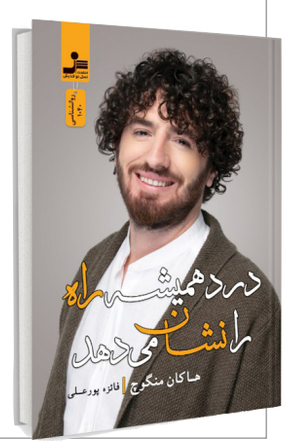
مفهومی که وی در کتاب‌هایش از آن برای وصف وضعیت فوق به‌کار می‌برد، «دم کشیدن» است. از نظر او دم کشیدن به معنای زمان دادن برای درونی کردن تجربیات زندگی است که موجب می‌شود به سمت جلو گام برداریم: «همه چیز موعد مقرر خودش را ندارد، نه خورشید پیش از موعد طلوع می‌کند و نه گل پیش از موعد غنچه می‌دهد.» انتشارات نسل نواندیش برای اولین بار در ایران اقدام به ترجمه تمام کتب این نویسنده جوان کرده است. درخشش آثار منگوچ در ایران با کتاب «هیچ ملاقاتی تصادفی نیست» آغاز شد که در سال اول به چاپ ۱۳ام رسید. این کتاب پرفروش‌ترین کتاب متنی کتابراه در سال ۱۴۰۰ شد. فائزه پورعلی مترجم رسمی منگوچ در ایران در خصوص ترجمه آثار وی می‌گوید: «در زمانی که همه چیز ما را به سوی ناامیدی می‌کشاند، اگر بتوان با هر اقـــدامی روزنه‌ای از امید را در قلب انسان‌ها برپا داشـــت؛ به این معناست که کاری مفید برای بشریت انجـــام گرفته اســـت و به زعم خـــود، رسالت من گـــام برداشتن در این راستا با ترجمه کتاب‌هایی الهام بخش است.»